

«شاعر ملی ایران» کیست؟

چهاردهم مردادماه سالروز صدور فرمان مشروطیت است. مشروطه دوره‌ای از تاریخ معاصر است که هم شعر در آن نقش ویژه‌ای داشت و هم به سهم خود بر شعر شاعران آن دوره تاثیر گذاشت. به همین بهانه نوشتاری را از کامیار عابدی با موضوع «شاعر ملی» و ویژگی‌های آن مرور می‌کنیم.

به گزارش سایت خبری پرسون، این پژوهشگر و منتقد ادبی در یادداشتی که در اختیار ما قرار داده، با طرح دو پرسش «شاعر ملی ایران» به چه معناست؟ و شاعر ملی ایران باید به کدام شاعر گفته شود؟ نوشته است:

«الف. پیش از آن که به این دو پرسش پاسخ داده شود، بی‌مناسبت نیست که پنج نمونه کوتاه از پنج شاعر را در آغاز بیاورم:

«خرابه‌ای شده ایران و مسکن دزدان
کنم چه چاره که این پناهگاه من است
اگرچه عشق وطن می‌کشد مرا اما
خوشم به مرگ که این دوست خیرخواه من است»

(دیوان عارف، به کوشش صادق رضازاده شفق، برلین، ۱۳۰۳، ص ۱۸۳)

«تخت جمشید همان مدفن راز
منجنیق رسن عمر دراز
شاهد گشت و گذشت گردون
پیر اعصار و پس‌افکند قرون»

(مکتب شهریار، ج ۴، خیام، ۱۳۳۶، ص ۷۰)

«تو از سلاله‌ی سیروسی و سلیله‌ی دارا
کنون چه داری از آن دودمان و نسبت ملی
ز فرّ و شوکت آیا تو را به نقد، چه حاصل
گرت به دست نمانده است نقد شوکت ملی»

(دیوان سرمد، شاعر ملی ایران، به کوشش جمیله سرمد، چاپخانه بهمن، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲)

«فسرده خاطر از روزگار ایرانی
که شد سیاه‌تر از شام تار ظلمانی
چه روی داد که گردید مرز و بوم کیان
سرای بوم و نهاده‌ست رو به ویرانی»

(سرود رهایی، ادیب، پیک دانش، ۱۳۶۷، ص ۲۴)

«شب با گلوی خونین
خوانده‌ست دیرگاه
دریا نشسته سرد
یک شاخه در سیاهی جنگل
به سوی نور
فریاد می‌کشد»

(گزینه اشعار، شاملو، مروارید، چ ۲۸، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱)

ب. شعرها به ترتیب از عارف قزوینی (۱۲۵۷-۱۳۱۲حدود)، محمدحسین شهریار (۱۲۸۵-۱۳۶۷حدود)، صادق سرمد (۱۲۸۶-۱۳۳۹)، ادیب برومند (۱۳۵۹-۱۳۰۳) و احمد شاملو (۱۳۷۹-۱۳۰۴) است. در این لحظه، فارغ از هرگونه ملاحظه زیبایی شناختی و شکلی/فرمی، وجه اشتراک محتوای این سروده‌ها در چیست؟ در چهار شعر نخست با توجه به وضعیت ایران در دوره‌های متقدم و متاخر با اشاره‌هایی به مفهوم ملیت روبه‌رویم. اما در شعر پنجم چنین محتوایی به

چشم نمی‌خورد. البته، سرایندگان این شعرها، که بخش عمده زندگی‌شان در سده بیستم میلادی گذشته است، از طرف شماری از علاقه‌مندان‌شان در دوره‌ای از زندگی یا گاه پس از مرگشان به عنوان «شاعر ملی ایران» نامیده شده‌اند. ممکن است - و شاهدهایی نیز در دست است - که برخی از این شاعران، خود نیز به داشتن این لقب مایل بوده یا دست کم بی‌میل نبوده‌اند. یکی دیگر از شاعرانی که به صورت محدودتر از او به عنوان «شاعر ملی» یاد شده، ملک الشعراء بهار است. کسانی که جلد نخست دیوان او را، که مشتمل است بر قصیده‌های او از اوان مشروطه تا پایان دهه ۱۳۲۰، خوانده باشند تصدیق می‌کنند که با یک دوره از تاریخ ایران از منظر شاعری ملی‌گرا البته با گرایش‌های بسیار ملایم به سوسیالیسم روبه‌رو بوده‌اند. با این همه، آیا اعطای عنوان مورد بحث به این شاعران رواست؟ هرچند شاید بهتر باشد پرسش را بنیادی‌تر طرح کنیم: شاعر ملی به چه معناست؟

پ. هنگامی که گفته می‌شود «شاعر ملی»، شاید بتوان دو معنا از آن مُستفاد کرد: نخست به معنای شاعری که سخنش درمیان یک ملت رواج گسترده‌ای دارد. دوم نیز به معنای شاعری که محتوای سروده‌هایش مرتبط با ملت و ملیت و زمینه‌های نزدیک به این دو است. اگر با معنای نخست به مجموعه سروده‌های پنج شاعر مورد نظر بنگریم، می‌بینیم که عارف با ترانه‌هایش در میان دوستداران شعر و موسیقی، شهریار با سروده نوستی‌اش در میان مخاطبان عام‌تر و شاملو با شعرهای نوگرایانه‌اش در میان مخاطبان خاص‌تر، کمابیش از نظر شماری از ملت ایران درخور اهمیت بسیار زیادی شناخته شده‌اند. ذاما اگر با معنای دوم به سراغ این شاعران برویم درمی‌یابیم که در سروده‌های شاملو از ملت و ملیت نشانه‌ای نیست یا دست‌کم نشانه چندانی نیست: گرایش او به سوسیالیسم بسیار مشهود بود. درمقابل، عارف و شهریار و سرمد و ادیب به لحاظ محتوا به وسعت یا به نحوی نمایان به قلمرویی از این دست پرداخته‌اند. با این همه، پرسش اساسی دیگری نیز در این جا پیش می‌آید: آیا شایسته است که فقط با معیار محتوا و مضمون به شعر شاعران بنگریم؟ آیا معیارهای ادبی و زیبایی شناختی را می‌توان به فراموشی سپرد؟ بی‌شک، پاسخ منفی است. شکل/فرم ادبی حاصل هماهنگی محتوا و گوهر ادبی است-چه آن شاعر در عصر جدید متوجه سنت‌های ادبی باشد، چه هواخواه نوگرایی باشد، و چه به ترکیبی از این دو دلبسته باشد.

ت. علاوه بر این، نکته‌ای وجود دارد که نمی‌توان از آن چشم پوشید. هنگامی که از «شاعر ملی» سخن می‌رود، چه در معنای نخست و چه در معنای دوم، با نوعی حصر منطقی در این تعبیر روبه روییم: یعنی فقط یک شاعر است که شایسته دریافت چنین لقبی است نه شاعران متعدد. این نکته از ویژگی‌هایی است که سبب می‌شود با احتیاط به چنین تعبیری بنگریم. اگر از این لحاظ، تعبیر «شاعر ملی» درخور احتیاط باشد، به طریق اولی، لقب «شاعر ملی ایران» درخور احتیاط بسیار بیش‌تری است. زیرا ایرانیان در کشور و زبانی رشد کرده‌اند که در تاریخ ادبی خویش چندین و چند شاعر برجسته، و دست کم چندین هزار شاعر رسمی و غیر رسمی، با دیوان کامل یا آثار پراکنده داشته است. اگر بگوییم این شاعر «شاعر ملی ایران» است، نه تنها چند صد شاعر دوره متاخر، بلکه چند هزار شاعر دوران متقدم را از سخن خود تفریق/تفریغ کرده‌ایم. آیا چنین کاری شایسته است؟ به احتمال زیاد، شمار زیادی از خوانندگان با صاحب این قلم همراهی‌اند که نه. با این همه، این نکته به این معنا نیست که در مکتب، شهریار که هم‌سخنش رواج عام دارد و هم از محتوای ملی می‌توان در آثارش نشانه‌های مختلف یافت، «یکی از شاعران ملی ایران» نیست. به طور حتم، اگر هر دو معنای «شاعر ملی» را در کنار ویژگی‌های ادبی و زیبایی‌شناسی در نظر آوریم، شهریار «یکی از شاعران ملی ایران» است.

ث. اگر دامنه بحث را از شاعران ایران در دوره تجدد به شاعران عصرهای کهن ببریم آیا می‌توانیم از «شاعر ملی ایران» سخن بگوییم؟ آیا می‌توانیم از «ملت و ملیت» در آن عصرها یاد کرد؟ در این زمینه آراء گوناگونی ابراز شده است. البته، در این که ملت و ملیت مفهومی متاخر به شمار می‌روند، تردیدی وجود ندارد. با این همه، بسیاری از تاریخ‌نگاران بر این عقیده‌اند که چند کشور اندک در تاریخ باستانی خود دارای نوعی اندیشه ملیت بوده‌اند. از جمله این کشورها ایران است که دست کم در دوره ساسانی آن بر هویت ایرانی و قلمرو ایران‌شهر (در آن زمان، «شهر» به معنای «کشور» بوده است) بسیار تأکید شده است. این ویژگی در دوره بعد، با حکومت‌های عربی و ایرانی پس از ورود اسلام، به تدریج با دو جریان شوعبی‌گری و توجه به سرگذشت دوره‌های اسطوره‌ای، قهرمانی و تاریخ ایران قبل از اسلام پایدار مانده است. «شاهنامه» فردوسی را می‌توان حاصل و نتیجه این دو جریان دانست. این کتاب که به تعبیر یکی از نویسندگان و ادیبان معاصر، اسلامی نُدوشن، «کتاب سرنوشت ایران» است، علاوه بر سطح ادبی و زیبایی شناختی، فقط منحصر به مخاطبان فرهیخته نبوده و مخاطبان عام‌تر را در همه دوره‌های بعدی مجذوب خود کرده است. بنابراین، شایسته‌ترین سراینده برای دریافت لقب «شاعر ملی ایران» فردوسی است که همه ویژگی‌های لازم و کافی برای دریافت این لقب در او جمع شده است.

ج. اما اگر «شاعر ملی» را به معنای شاعری از عصرهای کهن که سخنش قبول عام یافته است بدانیم، آن‌گاه باید کدام شاعر را «شاعر ملی ایران» بدانیم؟ پاسخ به این پرسش نیازمند توضیح است. اگر در حدود اواخر دوره قاجار می‌خواستیم به این پرسش پاسخ دهیم، به احتمال زیاد میان سعدی و حافظ مُردّد بودیم. اما به دلیل‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی در طول سده چهاردهم شمسی موقعیت عام‌تر سعدی به تدریج به حافظ تفویض شد (کتاب «جدال با سعدی در عصر تجدد» تالیف صاحب این قلم مرتبط با این بحث است). به نظر می‌آید که دیوان حافظ از نظر کثرت مراجعه ایرانیان و اعتقاد قلبی آنان به این دیوان از نوعی است که می‌توان شاعرش را «شاعر ملی ایران» دانست. البته، از نظر قلمرو ایرانیگری نیز، حافظ از حضور «پیر مغان» تهی نیست.

چ. با این همه، نکته یا اشکال اصلی طرح شده در این نوشته کوتاه همچنان به قوّت خود باقی است: در تعبیر «شاعر ملی ایران» نوعی حصر منطقی پنهان است! یعنی هنگامی که نام شاعری را، چه فردوسی چه حافظ و چه شاعران متاخر، با این عنوان بر زبان می‌آوریم شنونده یا خواننده انتظار دارد که جز آن شاعر، شاعر دیگری به این لقب نامیده نشود. البته راه‌حل «منطقی» آن است که تصریح کنیم آن شاعر «یکی از شاعران ملی ایران» است. اما به احتمال زیاد، چنانچه از سرایندگان ایران فقط به شاعران کهن توجه کنیم و شاعران متاخر را در هر سطح ادبی و نفوذ کلام از بحث خود کنار بگذاریم، مساله ایرانیگری به ناخودآگاه بیش و پیش از هر ویژگی دیگری در ذهن مخاطب در هنگام نام بردن از «شاعر ملی ایران» برجسته می‌شود. بدین ترتیب، با صرف نظر کردن از محل مناقشه، یعنی دوره تجدد و تحول ادبی، به هماهنگی عمومی‌تری برای پذیرش فردوسی به عنوان «شاعر ملی ایران» می‌رسیم.»